



حضور اهل بیت (علیهم السلام) در اولین اربعین شهادت امام حسین (علیه السلام) بر سر مزار آن حضرت در کربلا از مسائلی است که در قرون اخیر برخی محققان شیعه درباره آن تشکیک کرده اند. در مقابل، برخی دیگر از اندیشمندان، درصدد رد این تشکیک و اثبات اربعین اول شده اند. این نوشتار ابتدا به دلایل منکران اربعین اول پرداخته و در ادامه به پاسخ گویی آن ها می پردازد، سپس با استفاده از قراین و شواهد دیگر، دیدگاه موافقان اربعین اول را تأیید می کند.

محسن رنجبر (1)

مقدمه

یکی از مباحث مهم تاریخ عاشورا که در این فصل درباره آن بحث و بررسی صورت گرفته، حضور اهل بیت (علیهم السلام) در کربلا در اولین اربعین شهادت امام حسین (علیه السلام) بر سر مزار آن حضرت و دیگر شهدای کربلاست. در میان شیعه، مشهور است که اربعین روزی است که جابر بن عبدالله انصاری، صحابی بزرگ رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) نائل شد و در همان جا بود که اهل بیت (علیهم السلام) هنگام بازگشت از شام نیز به زیارت مزار امام (علیه السلام) آمده و جابر را ملاقات کردند. هم

چنین در این روز سر امام حسین (علیه السلام) به بدن ملحق شده و دفن شد. اما در مقابل این شهرت، برخی اندیشمندان متقدم و معاصر شیعه، ورود اهل بیت (علیهم السلام) را در روز اربعین سال 61 ق انکار کرده اند که دیدگاه ها و دلایل انکار آنان و نیز ادله و قراینی که برخی محققان معاصر برای رد دلایل منکران اقامه کرده اند، بررسی و مطالعه خواهد شد. سپس در ادامه، قراین و شواهد تاریخی و روایی این موضوع را به منظور اثبات چنین شهرتی بیان خواهیم کرد.

«اربعین» در متون و نصوص دینی

واژه اربعین از اصطلاحاتی است که در متون دینی، حدیثی و تاریخی کاربرد زیادی دارد و بسیاری از امور، با این عدد و واژه، تعریف و تحدید شده اند. مثلاً کمال عقل در چهل سالگی، آثار چهل روز اخلاص، آثار حفظ چهل حدیث، دعای چهل نفر، دعای برای چهل مؤمن، قرائت دعا عهد در چهل صبح، عدم پذیرش نماز شراب خوار تا چهل روز، گریه چهل روز زمین، آسمان و فرشتگان بر امام حسین (علیه السلام)، استحباب زیارت اربعین و... از جمله مواردی است که جایگاه و ارزش والای این واژه و عدد را در معارف اسلامی بیان می دارد. (2)

با این همه، در احادیث، تنها استحباب زیارت اربعین درباره امام حسین (علیه السلام) وارد شده است و چنین سفارشی درباره هیچ یک از معصومان (علیهم السلام) پیش و پس از سیدالشهدا (علیه السلام) وجود ندارد. بنابراین از نظر تاریخی و حدیثی، هیچ پیشینه ای را نمی توان برای اربعین و اعمال مربوط به این روز تا پیش از حادثه عاشورا تصور کرد و این ویژگی و امتیاز، تنها از آن امام حسین (علیه السلام) است.

استحباب زیارت اربعین در روایات و گزارش های تاریخی

مهم ترین دلیل بزرگداشت اربعین سیدالشهدا (علیه السلام) روایت مرسله ای از امام عسکری (علیه السلام) است که فرموده است: نشانه های مؤمن، پنج چیز است که یکی از آن ها زیارت اربعین است. (3) افزون بر این، امام صادق (علیه السلام) زیارت اربعین را به صفوان بن مهران جمّال تعلیم داده است که در آن به بزرگداشت اربعین تصریح شده است. (4)

اما درباره منشأ اهمیت اربعین در منابع کهن شیعه، باید گفت که به این روز از دو جهت توجه شده است. یکی از جهت بازگشت اسرا از شام به مدینه و دیگری به سبب زیارت قبر سیدالشهدا (علیه السلام) توسط جابر بن عبدالله انصاری، یکی از اصحاب برجسته رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام).

شیخ مفید، شیخ طوسی و علامه حلی (قدس سره) در این باره می نویسند:

روز بیستم صفر روزی است که حرم امام حسین (علیه السلام) از شام به سوی مدینه بازگشتند. هم چنین در این

روز، جابر بن عبدالله انصاری، صحابی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برای زیارت امام حسین (علیه السلام) از مدینه به کربلا آمد و او اولین کسی بود که قبر امام حسین (علیه السلام) را زیارت کرد. (5)

جابر بن عبدالله انصاری؛ نخستین زائر قبر امام حسین (علیه السلام)

منابع تاریخی زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) (6) را توسط جابر دو گونه، گزارش کرده اند. گزارش نخست از طبری شیعی است که زیارت جابر را همراه با عطیه عوفی، به طور مسند و با تفصیل گزارش کرده، اما در آن، سخنی از ملاقات وی با اهل بیت امام حسین (علیه السلام) به میان نیاورده است. گزارش دوم از سید ابن طاووس است که زیارت جابر را بدون همراهی عطیه و به اختصار، بیان کرده و به دنبال آن، ملاقات جابر را با اسرای اهل بیت (علیهم السلام) که از شام بازگشته اند، آورده است. ابتدا گزارش طبری و سپس گزارش ابن طاووس را بررسی می کنیم.

عماد الدین طبری (متوفای 525 ق) در بشارة المصطفی به سندش از سعد بن جناده کوفی جدلی (7) نقل کرده که گفت: با جابر بن عبدالله به قصد زیارت امام حسین (علیه السلام) حرکت کردیم، چون به کربلا رسیدیم جابر به سوی فرات رفت و غسل کرد، سپس پارچه ای به کمر بست و پارچه ای به دوش انداخت و عطر زد، سپس ذکرگویان به سوی قبر امام (علیه السلام) رفت. وقتی نزدیک قبر شد، گفت: دستم را بگیر و روی قبر بگذار. من دستش را روی قبر گذاشتم. جابر خود را به روی قبر انداخت و آن قدر گریه کرد که بی هوش شد. بر او آب پاشیدم تا به هوش آمد. آن گاه سه بار گفت: ای حسین! سپس گفت: دوست پاسخ دوستش را نمی دهد. بعد ادامه داد: تو چگونه جواب دهی در حالی که رگ های گردنت را بریدند و بین سر و بدنت جدایی انداختند. گواهی می دهم که تو فرزند خاتم پیامبران و پسر سرور مؤمنان و هم پیمان تقوا و از نسل هدایت و پنجمین نفر از اصحاب کسایی؛ فرزند سرور نقیبان و پسر فاطمه (علیها السلام) سرور زنانی و چرا چنین نباشی که سالار پیامبران با دست خویش غذایت داده و در دامن متقین تربیت شده ای و از سینه ایمان، شیر خورده ای و از دامن اسلام برآمده ای. خوشا به حالت در حیات و ممات. اما دل مؤمنان در فراق تو ناخرسند است و شک ندارد که آن چه بر تو گذشت، خیر بوده است. سلام و خشنودی خدا بر تو باد. شهادت می دهم که تو همان راهی را رفتی که برادرت یحیی بن زکریا پیمود.

آن گاه نگاهی به اطراف قبر افکند و گفت: سلام بر شما ای جان های پاک که در آستان حسین (علیه السلام) فرود آمدید. گواهی می دهم که شما نماز را بر پا داشته و زکات پرداختید، امر به معروف و نهی از منکر کردید و با ملحدان جهاد نمودید و خدا را پرستیدید تا آن که مرگ شما را فرا رسید. سوگند به خدایی که محمد (صلی الله علیه وآله) را به حق فرستاد، ما در راهی که رفتید، شریک شما نیستیم.

عطیه گفت: به جابر گفتم: چگونه با آنان شریکیم در حالی که نه [با آنان] دشتی پیمودیم و نه از بلندی و کوه بالا رفتیم و نه شمشیر زدیم، اما اینان سر از پیکرهای شان جدا شد، فرزندان شان یتیم گشتند و همسران شان بیوه شدند؟

جابر گفت: ای عطیه! از حبیبم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدم که می فرمود: هر کس گروهی را دوست

دارد در عمل آنان شریک است. سوگند به آن که محمد (صلی الله علیه وآله) را به حق به پیامبری فرستاد نیت من و نیت یارانم همان است که حسین (علیه السلام) و اصحابش داشتند. مرا به سوی خانه های کوفیان ببر. چون مقداری راه رفتیم، به من گفت: ای عطیه! به تو وصیتی بکنم؟ گمان نکنم پس از این سفر، دیگر تو را ببینم. دوست دار خاندان محمد (صلی الله علیه وآله) را دوست بدار تا وقتی در دوستی باقی است، دشمن خاندان محمد (صلی الله علیه وآله) را تا زمانی که دشمن است، دشمن بدار، هر چند اهل نماز و روزه بسیار باشد. با دوست دار آل محمد (علیهم السلام) مدارا کن؛ او هر چند به سبب گناهانش بلغزد، اما گام دیگرش با محبت این خاندان ثابت می ماند. دوست دار آل محمد (علیهم السلام) به بهشت می رود و دشمنان شان به دوزخ. (8)

اما سید ابن طاووس جریان زیارت جابر را این گونه، گزارش کرده است:

چون اهل بیت حسین (علیهم السلام) از شام به عراق آمدند، به راهنمای کاروان گفتند که ما را از کربلا عبور بده. آنان چون به قتل گاه رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری و جمعی از بنی هاشم و مردان خاندان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را ملاقات کردند که برای زیارت قبر حسین (علیه السلام) آمده بودند. همه شروع به گریه و ناله نمودند و بر صورت های شان سیلی می زدند و به گونه ای عزاداری و نوحه سرایی می کردند که جگرها را آتش می زد. زنان منطقه عراق نیز نزد اهل بیت (علیهم السلام) آمده و آنان نیز چند روزی عزاداری کردند. (9)

آیا اهل بیت (علیهم السلام) روز اربعین در کربلا حضور داشته اند؟

یکی از مسائل مبهم و پیچیده در تاریخ عاشورا تعیین زمان حضور اهل بیت امام حسین (علیه السلام) در کربلا بعد از شهادت ایشان است، زیرا اغلب منابع حدیثی و تاریخی در این باره به صراحت گزارش نکرده اند که آیا این حادثه، روز بیستم صفر سال 61 اتفاق افتاده است یا پس از آن؟ آن چه بسیاری از منابع کهن از آن سخن گفته اند، این است که در این روز، سر امام حسین (علیه السلام) به بدنش ملحق شده است که در ادامه نوشتار به این گزارش ها خواهیم پرداخت. هم چنین گزارش شده است که بیستم صفر روزی است که خاندان امام حسین (علیه السلام) از شام به مدینه بازگشتند. اما در این باره، قول دیگری است که اربعین را روز ورود اسرا از شام به کربلا دانسته است. سید ابن طاووس (رحمه الله) در این باره می نویسد:

در غیر کتاب مصباح آمده است که اهل بیت (علیهم السلام) روز بیستم صفر از شام به کربلا رسیدند. (10)

این ابهام و پیچیدگی در این حادثه، سبب شده است که در قرون متأخر، در میان اندیشمندان شیعه دو نظر عمده در این باره، به وجود آید : 1. دیدگاه منکران ورود اهل بیت (علیهم السلام) به کربلا در اربعین اول، 2. دیدگاه موافقان این امر. پیش از پرداختن به شناسایی و معرفی طرفداران دو دیدگاه و نقد و بررسی دلایل آنان، لازم است دو موضوع، روشن شود: یکی، تاریخ ورود اسرا به شام و دیگری، مدت اقامت شان در شام.

تاریخ ورود اسرا به شام

درباره تاریخ ورود اسرا به دمشق، منابع تاریخی چند گونه گزارش کرده اند:

اول: برخی منابع همراهی اسرا را با سر امام (علیه السلام) در ورود به شام گزارش کرده اند. ابن حبان (متوفای 354 ق) در این باره نوشته است:

... سپس عبیدالله بن زیاد، سر حسین بن علی (علیهما السلام) را همراه با زنان و کودکان اسیر از خاندان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به شام روانه کرد. (11)

شیخ صدوق (رحمه الله) (متوفای 381 ق) نیز نگاشته است:

«ثم امر [عبیدالله] بالسبایا و رأس الحسین (علیه السلام) فحملوا الی الشام.» (12)

به گزارش خوارزمی در جریان ملاقات سهل بن سعد با سکینه، دختر امام حسین (علیه السلام) هنگام ورود اهل بیت (علیهم السلام) به شام، وقتی سهل از سکینه می خواهد که هر تقاضایی دارد اجابت می کند، سکینه به سهل می گوید که از حمل کننده سر امام (علیه السلام) بخواهد تا سر را جلوتر از اهل بیت (علیهم السلام) حمل کنند تا نگاه شامیان به سر معطوف شود و از توجه و نگاه به اهل بیت (علیهم السلام) منصرف شوند. (13) این جریان حاکی از همراهی سر امام (علیه السلام) با اهل بیت (علیهم السلام) در ورود به شام است. ابوحنیفه دینوری (متوفای 382 ق)، ابن اثیر و سبط ابن جوزی نیز بر این باورند که اسرا به همراه سر امام (علیه السلام) به شام رفته اند. (14)

سید ابن طاووس به نقل از امام سجاد (علیه السلام) نوشته است:

مرا بر شتری حمل کردند که ناهموار راه می رفت در حالی که سر حسین (علیه السلام) بر نیزه و زنان خاندان ما پشت سر من سوار بر استرهای استخوانی می آمدند و بچه های کوچک و بزرگ پشت سر ما و گرداگرد ما نیزه ها بود. (15)

وی در جای دیگر درباره پاسخ یزید به نامه عبیدالله مبنی بر کسب تکلیف وی درباره اسرا، نوشته است: یزید در پاسخ نامه عبیدالله بن زیاد، امر کرد که سر حسین (علیه السلام) و کسانی را که با وی کشته شده اند، همراه با زنان و خاندان حسین (علیه السلام) نزد وی بفرستد. (16)

دوم: این که سر امام (علیه السلام) پیش از رسیدن اسرا به دمشق، به آن جا رسید. ابن اعثم و خوارزمی این قول را بیان کرده اند. (17)

سوم: اهل بیت (علیهم السلام) بعد از مدتی از فرستادن سر امام (علیه السلام) به شام، رهسپار شدند، اما هنگام ورود به شام، به حمل کننده سر، ملحق شدند. این قول از شیخ مفید و طبرسی است. (18) البته احتمال دارد که اهل بیت (علیهم السلام) همراه با سر امام (علیه السلام) وارد دمشق شده باشند، اما سر امام (علیه السلام) زودتر به دربار یزید برده شده باشد که این احتمال، همان قول اول است و قول دوم نیز بر آن حمل می شود.

از آن چه نوشته شد می توان نتیجه گرفت که اگرچه برخی گفته ها حاکی از همراه نبودن اهل بیت (علیهم السلام) با سر امام (علیه السلام) در ورود به شام است، اما قوت قول اول، یعنی همراهی سر امام (علیه السلام) با اهل بیت در ورود به دمشق با توجه به تعدد ناقلان آن، بیشتر است. اکنون باید دید که اهل بیت و سر امام (علیه السلام) چه روزی وارد دمشق، شده اند؟

ابوریحان بیرونی در رخدادهای ماه صفر نوشته است:

فی الیوم الأوّل، ادخل رأس الحسین (علیه السلام) مدینة دمشق؛ روز اول ماه صفر، سر حسین (علیه السلام) وارد دمشق شد. (19)

قزوینی (متوفای 682 ق) نگاشته است:

روز اول ماه صفر، عید بنی امیه است، چون در آن روز، سر حسین (علیه السلام) را به دمشق وارد ساختند. (20)
کفعمی (متوفای 905 ق) نیز می گوید: روز اول صفر، سر حسین (علیه السلام) به دمشق وارد شد. (21)
اما در برابر این گزارش ها، نقل عماد الدین طبری است. او شانزدهم ربیع الاول (66 روز پس از عاشورا) را روز ورود اهل بیت امام حسین (علیه السلام) به دمشق می داند. (22)
گزارش ابوریحان با توجه به تقدم زمانی وی بر طبری از یک سو و دقت وی در ثبت گزارش های تاریخی از سوی دیگر، بر نقل طبری مقدم است، علاوه، براین، گزارش قزوینی و کفعمی نیز مؤید این قول است.

مدت اقامت اهل بیت (علیهم السلام) در شام

گزارش های تاریخی درباره مدت اقامت اهل بیت (علیهم السلام) یا مدت عزاداری آنان در شام، متفق نیست. برخی همانند ابن اعثم، شیخ مفید و به پیروی او، شیخ طبرسی، با تعبیر عامی از مدت زمان اقامت اسرای کربلا سخن گفته اند: «و اقامو ایّاماً» (23) یا «فَأَقَامُوا أَيَّاماً» (24)؛ چند روز اقامت داشتند، اما برخی دیگر، به مدت اقامت یا عزاداری اهل بیت (علیهم السلام) در شام تصریح کرده اند:

محمد بن جریر طبری (متوفای 310 ق)، خوارزمی (به نقل از ابومخنف)، ابن عساکر و ابن کثیر مدت برپاداشتن عزاداری را در شام توسط اهل بیت (علیهم السلام) و زنان خاندان معاویه، سه روز می دانند. (25)
قاضی نعمان مغربی (متوفای 363 ق) مدت اقامت اهل بیت (علیهم السلام) را در شام یک ماه و نیم نوشته است. (26)

سبط ابن جوزی (متوفای 654 ق) می نویسد: همسران یزید برای حسین (علیه السلام) سه روز عزاداری کردند. (27)

سید ابن طاووس (متوفای 664 ق) مدت اقامت اهل بیت (علیهم السلام) را در زندان دمشق به مدت یک ماه پذیرفته است. (28)

عماد الدین طبری (زنده تا 701 ق) می نویسد: اهل بیت (علیهم السلام) هفت روز عزاداری کردند. (29)
مجلسی می نگارد که اهل بیت (علیهم السلام) هفت روز عزاداری کردند و روز هشتم یزید آنان را خواست و بعد از استمالت و دل جویی از آنان، ترتیب بازگشت شان را به مدینه فراهم کرد. (30) وی در جای دیگر نوشته است که زنان خاندان ابوسفیان برای اهل بیت (علیهم السلام) سه روز عزاداری کردند. (31)

صرف نظر از قول قاضی نعمان که تنها قائل به اقامت یک ماه و نیم اسرا در شام است و هیچ کس پیش و پس از او، چنین دیدگاهی را بیان نکرده و هم چنین دیدگاه ابن طاووس که قول به یک ماه ماندن اهل بیت (علیهم السلام) را در شام با تعبیر «قیل» بیان کرده است، گزارش های دیگر حاکی از آن است که خاندان امام (علیه

السلام) پس از آزادی، از سه روز تا یک هفته بیشتر در شام اقامت نداشته اند، بهویژه با توجه به این امر که اقامت بیشتر آنان، نه تنها به هیچ رو به سود یزید نبود، بلکه سبب بروز انقلاب و شورش مردم بر ضد دستگاه حاکم می شد، از این رو یزید با شتاب، درصدد استمالت و دل جویی از اهل بیت (علیهم السلام) برآمده، آنان را رهسپار مدینه کرد. بنابراین، باید پذیرفت که اقامت اهل بیت (علیهم السلام) در شام، حداکثر بیش از ده روز نبوده است.

منکران ورود اهل بیت (علیهم السلام) در اربعین اول

با توجه به آن چه درباره زمان ورود اهل بیت (علیهم السلام) به دمشق و مدت اقامت آنان در شام نوشته شد، برخی از اندیشمندان نتوانسته اند ورود اهل بیت (علیهم السلام) را به کربلا در اربعین اول بپذیرند و به دلایلی، آن را بعید یا حتی محال دانسته اند که در ذیل، دیدگاه آنان مطرح می شود:

1. اگرچه از گذشته در میان اندیشمندان شیعی مشهور شده است که ابن نمای حلی (متوفای 645 ق) در کتاب *مثیرالاحزان* و سید ابن طاووس در کتاب *لهوف* نیز قائل به ورود اهل بیت (علیهم السلام) در بیستم صفر سال 61 شده اند (32) و برخی پژوهشگران معاصر نیز در مقام پاسخ گویی به این شبهه و رد نظر مخالفان، بر این نکته تأکید کرده اند، (33) اما چنین پنداری درست به نظر نمی رسد، زیرا هیچ کدام از این دو اندیشمند، در عبارات هایشان به آمدن اهل بیت (علیهم السلام) به کربلا در روز بیستم صفر تصریح نکرده اند، بلکه تنها ورود اهل بیت (علیهم السلام) به کربلا و ملاقات با جابر را گزارش کرده اند، (34) حتی ابن طاووس (رحمه الله) در اثر دیگرش به نام *الاقبال بالاعمال الحسنه* (که تا ٦ سال مانده به آخر عمرش، یعنی تا سن هفتاد سالگی مشغول نگارش و تدوین آن بوده است (35) پس از نقل قول شیخ مفید (رحمه الله) و شیخ طوسی (رحمه الله) و قوی که اربعین را روز ورود اسرا از شام به کربلا می داند، ورود اهل بیت را به کربلا در روز بیستم صفر سال 61 به صراحت نفی می کند. وی در این باره می نویسد:

در [کتاب] مصباح [المتجهد] دیدم که اهل بیت حسین (علیهم السلام) همراه علی بن حسین (علیهما السلام) در روز بیستم صفر، به مدینه رسیدند (36) و در غیر مصباح یافتیم که آنان به هنگام بازگشت از شام، در همان روز به کربلا رسیدند و هر دو قول (از جهت زمانی) بعید به نظر می رسد، چرا که عبدالله بن زیاد (که لعنت خدا بر او باد) نامه ای برای یزید نوشت و برای فرستادن اسیران به شام از او اجازه خواست و او تا زمانی که پاسخ یزید را دریافت نکرد، اهل بیت (علیهم السلام) را به شام نفرستاد که البته این کار، بیست روز و یا بیشتر طول کشید. هم چنین گزارش شده که هنگامی که اهل بیت (علیهم السلام) را به شام بردند، آنان یک ماه در جایی بودند که از گرما و سرما مصون نبودند و صورت جریان آن است که آنان پس از اربعین، به عراق و یا به مدینه رسیدند. اما عبور آنان از کربلا زمان بازگشت ممکن است، اما در روز بیستم صفر نبوده است، چرا که آنان طبق آن چه روایت شده است جابر بن عبدالله انصاری را ملاقات کردند و اگر جابر به عنوان زیارت از حجاز آمده باشد، رسیدن خبر به او و آمدنش به کربلا، بیش از چهل روز نیازمند است. (37)

چنان که ملاحظه می شود ابن طاووس اصل آمدن اهل بیت را به کربلا نه در کتاب *لهوف* و نه در کتاب *اقبال نفی*

نمی‌کند، هم‌چنان که عبارت اخیر سید در اقبال، قرینه واضح بر آن است که وی در کتاب لهوف نیز حکم به ورود اهل بیت (علیهم السلام) را در اربعین (چنان که به وی نسبت داده‌اند) نداده است، چرا که اگر وی چنین دیدگاهی داشت، در کتاب اقبال که سال‌ها بعد از لهوف تألیف شده است، بیان می‌کرد که من از گفته خود در کتاب لهوف برگشته‌ام و نظر نهایی من در این باره، آن چیزی است که اکنون می‌گویم.

بنابر این، ابن طاووس و ابن نما از منکران ورود اهل بیت (علیهم السلام) به کربلا در روز بیستم صفر سال 61 هستند.

2. علامه مجلسی (متوفای 1111 ق) نیز از منکران ورود خاندان امام حسین (علیه السلام) به کربلا در روز اربعین است. وی در این باره نوشته است:

در اخبار، علت استحباب زیارت اربعین بیان نشده است. مشهور اصحاب علت استحباب را، بازگشت اهل بیت حسین (علیهم السلام) در آن روز (بیستم صفر) به کربلا در زمان برگشت شان از شام و ملحق کردن علی بن حسین (علیهما السلام) سرهای شهدا را به اجساد مطهرشان بیان کرده‌اند. اما قول دیگر در این باره آن است که اهل بیت (علیهم السلام) در این روز به مدینه بازگشتند. هر دو قول جداً بعید است، چرا که این مدت زمان (چهل روز) برای این دو امر (حضور در کربلا یا در مدینه) گنجایش ندارد، چنان که این امر از اخبار و قراین پیداست. اما این امر در سالی دیگر بوده است، این نیز بعید است. (38)

3. میرزا حسین نوری (1254-1320 ق) نویسنده مستدرک الوسائل، در کتاب لؤلؤ و مرجان بعد از نقل عبارت سید ابن طاووس در لهوف مبنی بر آمدن اسرا به کربلا، به نقد آن می‌پردازد که در ادامه نوشتار، به تفصیل دلایل وی نوشته خواهد شد.

4. شیخ عباس قمی (متوفای 1359 ق) نیز به پیروی از استادش محدث نوری، منکر حضور اهل بیت (علیهم السلام) در روز اربعین در کربلا شده است. (39)

5. ابوالحسن شعرانی (متوفای 1352 ش) نیز از دیگر منکران ورود اهل بیت (علیهم السلام) به کربلا در بیستم صفر است. (40)

6. استاد شهید مرتضی مطهری خبر ملاقات جابر با اهل بیت (علیهم السلام) را منکر شده و می‌فرماید که تنها کسی که این مطلب را نقل کرده، سید ابن طاووس در لهوف است و هیچ کس دیگر به جز ایشان، نقل نکرده، حتی خود سید در کتاب‌های دیگرش متعرض آن نشده است و دلیل عقلی نیز با آن سازگار نیست. (41)

شایان توجه است که اگر مقصود استاد از خبر ملاقات، در خصوص روز اربعین است چنان که گفتیم ابن طاووس حتی در کتاب لهوف نیز چنین چیزی را نگفته است.

7. محمد ابراهیم آیتی از دیگر محققانی است که مسئله ورود اهل بیت (علیهم السلام) را به کربلا در روز بیستم صفر سال 61، افسانه‌ای تاریخی می‌داند که نمی‌توان برای آن سند قابل اعتمادی به دست داد. (42)

8. دکتر سید جعفر شهیدی نیز از دیگر منکران این حادثه است. (43)

موافقان ورود اهل بیت (علیهم السلام) به کربلا

در مقابل منکران، برخی اندیشمندان قائل به حضور اهل بیت (علیهم السلام) در کربلا در اربعین اول شده اند یا دست کم از ظاهر کلام شان، چنین استفاده می شود:

1. ابوریحان بیرونی (متوفای 440 ق) می نویسد:

«و فی العشرین ردّ رأس الحسین (علیه السلام) الی مجثمه حتی دفن مع جثته و فیه زیارة الاربعین و هم حرمه بعد انصرافهم من الشام؛ (44) در روز بیستم (صفر)، سر حسین (علیه السلام) به بدنش ملحق و در همان مکان دفن گردید. و زیارت اربعین درباره این روز (بیستم صفر) است و آنان (چهل نفر) اهل بیت او بودند (که) پس از بازگشت از شام (قبر امام (علیه السلام) را زیارت کردند).»

چنان که ملاحظه شد، بیرونی، افزون بر دلیل مشهور برای نام گذاری زیارت اربعین به این نام، دلیل دیگری را بیان کرده و گفته است این زیارت را اربعین گویند، زیرا چهل تن از اهل بیت امام حسین (علیه السلام) روز بیستم صفر موفق به زیارت قبر سیدالشهداء (علیه السلام) شدند.

2. شیخ بهائی (متوفای 1030 ق) می گوید:

روز نوزدهم (45) صفر، زیارت اربعین اباعبدالله الحسین (علیه السلام) است... در این روز که چهل روز از شهادت امام (علیه السلام) می گذشت، روز ورود جابر بن عبدالله انصاری برای زیارت قبر حضرت است و آن روز با روز ورود اهل بیت امام (علیهم السلام) از شام به کربلا یکی شد، در حالی که آنان آهنگ رفتن به مدینه را داشتند. (46)

3. سید محمد علی قاضی طباطبائی

وی در قالب پاسخ گویی به شبهه های محدث نوری که منکر وصول اهل بیت (علیهم السلام) به کربلا در روز اربعین است، به اثبات امکان ورود اهل بیت (علیهم السلام) در اربعین سال 61ق پرداخته است که در ادامه نوشتار به پاسخ های وی نیز اشاره خواهد شد.

4. میرزا محمد اشراقی معروف به ارباب (متوفای 1341 ق)

وی پس از بیان گزارش طبری در بشارة المصطفی درباره زیارت جابر می نویسد:

در این خبر معتبر، مذکور نیست که زیارت جابر در روز اربعین بوده یا روز دیگر و نیز ذکر نشده که زیارت جابر در سال اول شهادت بوده یا بعد، لیکن مذکور در کتب شیعه، تحقق دو امر است. در هر حال، ورود اهل بیت (علیهم السلام) را به کربلا در روز اربعین، بسیاری ذکر کرده اند، از عامه و خاصه... و در سیره و تاریخ محفوظ است که بعد از سال شهادت، اهل بیت (علیهم السلام) مسافرتی به عراق ننموده اند. (47)

بررسی دلایل محدث نوری درباره انکار حضور اهل بیت (علیهم السلام) در کربلا در اربعین اول

محدث نوری با ایراد هفت اشکال (48) بر دیدگاه سید ابن طاووس، ورود اهل بیت (علیهم السلام) را به کربلا در اربعین اول، منکر شده است که چون انکار این امر به طور مبسوط توسط وی صورت گرفته و دیگران در این باره از وی پیروی کرده اند، در ذیل، این اشکال ها به اختصار و با اضافات و تغییراتی همراه با پاسخ آن ها، آورده می شود:

اول: عدم تناسب زمان با حوادث: از حوادثی که در مدت چهل روز اتفاق افتاده است، یکی نامه عبیدالله به یزید برای کسب تکلیف درباره اسراست که حدود بیست روز یا بیشتر طول کشیده است، و دیگری مدت اقامت اهل بیت (علیهم السلام) در شام که برخی منابع، یک ماه (49) و برخی دیگر، یک ماه و نیم (50) نوشته اند. بنابراین،

مدت زمانی که صرف کسب تکلیف از یزید و رفتن اهل بیت (علیهم السلام) به شام و اقامت در آن جا و سپس بازگشت آنان شده است، با حضور در کربلا و ملاقات با جابر در روز بیستم صفر از جهت زمانی ناسازگار است، از این رو نمی توان پذیرفت که اهل بیت (علیهم السلام) روز اربعین سال 61 در کربلا حضور داشته اند.

نقد: شواهد تاریخی زیادی وجود دارد که برخی افراد، فاصله بین کوفه تا شام را حدود ده روز و حتی کم تر از چهار روز طی کرده اند. قاضی طباطبائی، این مؤیدها و شواهد را تا هفده مورد، گرد آورده (51) و آن چه را محدث نوری در این باره گفته است، صرف استبعاد دانسته و مسئله را از فرض امتناع که محدث نوری در پی اثبات آن بود، خارج ساخته است. البته برخی شواهد تاریخی که این محقق آورده، قابل خدشه و حتی غیرقابل پذیرش است، اما در مجموع، امکان این امر را اثبات می کند.

اما مسئله اقامت بیست روزه اهل بیت (علیهم السلام) در کوفه به منظور کسب تکلیف عبیدالله از یزید، باید توجه داشت که در این باره، منابع کهن، سخنی از نامه ابن زیاد به یزید و کسب تکلیف او درباره اسرا و سرهای شهدا به میان نیاورده اند، بلکه در برخی تصریح شده است که ابن زیاد گزارش انجام مأموریتش را در نامه ای نوشته و به همراه سر امام حسین (علیه السلام) به شام فرستاده است، (52) چنان که در برخی دیگر، تنها به اصل آمدن پیک از سوی یزید مبنی بر امر کردن عبیدالله به فرستادن اهل بیت (علیهم السلام) به شام، اشاره شده است. (53)

بنابراین، آن چه درباره اجازه ابن زیاد از یزید ادعا شده، از نگاه گزارش های تاریخی نامعلوم و نامشخص است، زیرا طبری که واقعه کربلا را از افرادی هم چون امام باقر (علیه السلام)، حصین بن عبدالرحمان و هشام کلبی (شاگرد ابومخنف) نقل کرده، در هیچ کدام، سخنی از اجازه عبیدالله از یزید به میان نیاورده است؛ تنها در گزارش وی از عوانة بن حکم، به چنین مسئله ای اشاره شده که این خبر به دلیل اشکال های بسیاری که دارد، مخدوش و غیرقابل پذیرش است. (54)

دوم: عدم بیان این جریان در منابع تاریخی کهن: طبری (55) و شیخ مفید (56) (که هر دو، گزارش عاشورا را از ابومخنف نقل می کنند) و بعدها نیز طبرسی (57) (متوفای 548 ق)، خوارزمی (متوفای 568 ق)، (58) ابن اثیر (متوفای 630 ق)، سبط ابن جوزی و عماد الدین طبری (59) متعرض چنین حادثه ای نشده اند. محدث نوری در این باره می افزاید :

و نشود که ایشان در سیر خود، به کربلا روند و جابر را ملاقات کنند و چند روزی عزاداری کنند و شیخ مفید آن را در محل معتمدی ندیده باشد یا دیده و در این مقام اشاره به آن نکند. (60)

نقد، اولاً: عدم تصریح به وقوع این جریان، غیر از تصریح به عدم وقوع آن است، بنابراین نمی توان از عدم تصریح مورخان، انکار آنان و در نتیجه، عدم وقوع آن را نتیجه گرفت، چرا که برخی حوادث و قضایای تاریخی به علل گوناگون که در این جا جای پرداختن به آن نیست در منابع تاریخی منعکس نشده است. (61)

ثانیاً: چنان که نوشته خواهد شد برخی مورخان و اندیشمندان، به حضور اهل بیت (علیهم السلام) در کربلا تصریح کرده اند، از جمله بیرونی، ابن نما، سید ابن طاووس و شیخ بهائی؛

ثالثاً: کلام شیخ مفید به گونه ای است که حاکی از حذف برخی حوادث تاریخی است:

«فسار معهم فی جملة النعمان، و لم یزل ینازلهم فی الطریق و یرفق بهم کما وصّاه یزید و یرعونهم حتی دخلوا المدینة؛ آنان (اهل بیت علیهم السلام) همراه نعمان شدند و پیوسته نعمان آنان را در راه فرود می آورد و (چنان که یزید سفارش کرده بود) با آنان مدارا و رعایت حال شان را می کرد تا آن که وارد مدینه شدند.»

تعبیر «حتی دخلوا المدينة» حاکی از آن است که در این بین، حوادث دیگری بوده که شیخ مفید، متعرض آن ها نشده است. البته این امر یا به سبب شیوه اختصار نویسی وی در کتاب ارشاد و یا به این علت است که مبنای ایشان در گزینش اخبار تاریخی، اخبار متواتر و یا دست کم اخبار مستفیض درباره یک حادثه است و چون خبر متواتر یا مستفیضی در این باره به دست وی نرسیده، از آوردن آن صرف نظر کرده است.

سوم: اخبار بازگشت اهل بیت (علیهم السلام) به مدینه در بیستم صفر: چنان که گذشت، شیخ مفید (رحمه الله) در مسارّ الشیعه و بعد از وی، شیخ طوسی (رحمه الله) در مصباح المتّهجد و علامه حلی (رحمه الله) در العدد القویه (62) و منهاج الصلاح (63) و کفعمی در کتاب مصباح، (64) نه تنها اشاره به جریان ورود اهل بیت (علیهم السلام) به کربلا نکرده اند، بلکه تصریح کرده اند که روز بیستم صفر اهل بیت (علیهم السلام) از شام به مدینه بازگشتند.

نقد، در منابع یاد شده، هیچ تصریحی بر عدم حضور اهل بیت (علیهم السلام) در کربلا نشده است، بنابراین، ممکن است گزارش هایی از حضور اهل بیت (علیهم السلام) در کربلا وجود داشته (همانند گزارشی که ابوریحان نقل کرده) که یا به دست آنان نرسیده و یا رسیده است، اما به دلایلی به آن استناد نکرده اند.

افزون بر این چنان که اشاره شد ابوریحان و بعد از او شیخ بهائی، تصریح کرده اند که روز اربعین، اهل بیت (علیهم السلام) در کربلا حضور داشته اند.

چهارم: عدم بیان دیدار جابر با اهل بیت (علیهم السلام) در روایت: کتاب های بشارة المصطفی، مقتل الحسین خوارزمی و مصباح الزائر که جریان زیارت جابر را در روز اربعین گزارش کرده اند، از ملاقات وی با اهل بیت (علیهم السلام) سخنی به میان نیاورده اند، در حالی که اگر چنین حادثه ای اتفاق افتاده بود، به یقین گزارش می شد. نقد، اولاً: چنان که اشاره شد، برخی از منابع، به زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) توسط اهل بیت (علیهم السلام) اشاره کرده اند؛

ثانیاً: به نظر می رسد که یا جابر بن عبدالله انصاری، دست کم دوبار موفق به زیارت قبر امام (علیه السلام) شده است، یک بار با عطیه عوفی که طبری، خوارزمی و ابن طاووس در مصباح الزائر آن را گزارش کرده اند، و بار دیگر که ابن نما ی حلی و سید ابن طاووس گزارش گر آن هستند، و یا چون بنای سید ابن طاووس (همانند شیخ مفید) بر اختصار و گزینش حوادث بوده و آن چه از دیدگاه وی اهمیت داشته، مسئله دیدار جابر با اسرا (نه چگونگی آمدن جابر به کربلا) بوده است، از این رو جابر، اهل بیت (علیهم السلام) را دیدار می کند، اما خبری از همراهی وی با عطیه نیست.

پنجم: حرکت اهل بیت (علیهم السلام) از راه سلطانی: محدث نوری بر این باور است که مسیر حرکت اهل بیت (علیهم السلام) از کوفه به شام، یا از راه سلطانی بوده است و یا از راه بادیه. وی برای اثبات حرکت آنان از راه سلطانی، دلایل و شواهد ذیل را می آورد:

1. اگرچه اصل مقتل ابومخنف در دست نیست و آن چه موجود است، دست خوش تغییراتی شده و آن را از اعتبار و اعتماد انداخته است، ولی آن چه نسخه های متعدد این کتاب بر آن متفق هستند، آن است که اهل بیت (علیهم السلام) را از راه تکریت و موصل و نصیبین و حلب که راه سلطانی است، به شام برده اند. این راه غالباً آباد و از دهکده های بسیار و شهرهای آباد می گذرد و از کوفه تا شام حدود چهل منزل دارد و قضایای متعدد و برخی کرامات، از قبیل قضیه راهب قنّسَرین و نیز کراماتی از سر مبارک در ایام سیر از آن راه رخ داده، چنان که قطب راوندی (65) (متوفای 573 ق)، ابن شهرآشوب (66) (متوفای 588 ق) به نقل از خصائص نطنزی،

و سبط ابن جوزی (67) (متوفای 654 ق) نوشته اند، که نمی توان همه آن ها را نادرست دانست، بهویژه آن که در برخی از آن ها، انگیزه ای برای جعل وجود نداشته است.

2. عماد الدین طبری در کتاب کامل بهائی ضمن گزارش حرکت اسرا، از نام چند شهر چنین یاد می کند که مؤید راه سلطانی است: «در آن سیر، به آمد و موصل و نصیبین و بعلبک و مَیّافارقین و شیر عبور نمودند». هم چنین وی ماجراهایی را در منازل، نقل کرده است. (68)

بنابراین با توجه به مسیر حرکت و در نظر گرفتن کم ترین مدت زمان توقف اهل بیت (علیهم السلام) در شام، بازگشت در اربعین اول، از محالات و ممتنع است.

محدث نوری درباره احتمال حرکت اسرا از راه بادیه می گوید: اما اگر بپذیریم که مسیر حرکت از بیابان بوده است، باز هم بازگشت در اربعین اول ممتنع است، چرا که حد فاصل بین کوفه تا شام مستقیماً 175 فرسنگ (1050 کیلومتر) است. ورود اهل بیت (علیهم السلام) به کوفه روز دوازدهم محرم و در کاخ پسر زیاد، روز سیزدهم بوده است. بنا به گفته ابن طاووس در اقبال، رفتن قاصد از کوفه تا شام و بازگشت وی به کوفه، کم تر از بیست روز امکان ندارد. مسئله اعزام پیک و بازگشت او را مورخانی هم چون ابن اثیر نیز در کامل آورده اند. (69) اما احتمال فرستادن کبوتر نامه رسان نیز قابل تصور نیست، چون در آن دوره، این کار معمول نبوده و نخستین بار این کار، توسط نورالدین محمود بن زنگی در سال 565 ق صورت گرفته است.

بنابراین، مدت اقامت یک ماهه در شام (چنان که ابن طاووس نوشته است) و طی کردن هشت فرسنگ (حدود 50 کیلومتر) در شبانه روز، مستلزم آن است که 22 روز در راه باشند که در مجموع بیش از چهل روز طول کشیده است. البته این مدت برای قافله ای که زنان، کودکان و ضعیفان را به همراه دارد، میسر نبوده، در حالی که حضور در کربلا، بیش از زمان یاد شده را می طلبیده است.

نقد، در پاسخ این اشکال باید گفت که یکی از مسائل مبهم و نامشخص در تاریخ عاشورا، تشخیص مسیر حرکت کاروان اهل بیت (علیهم السلام) از کوفه به دمشق است. منابع تاریخی متقدم، هیچ خبر معتبری که مسیر حرکت کاروان اسرا را از کوفه به سوی شام مشخص کند، گزارش نکرده اند، اما با مراجعه به منابع تاریخی کهن و نقشه های جغرافیای این منطقه می توان به این نتیجه رسید که در آن زمان، در مجموع، سه مسیر برای رسیدن به شام وجود داشته است:

مسیر اول، مسیر سلطانی و آباد بوده که از کنار برخی شهرها می گذشته است. این همان راهی است که محدث نوری با استشهاد به گفته عماد الدین طبری از آن سخن به میان آورده است. هم چنین یکی از محققان معاصر، با بررسی و مطالعه این مسئله، مسیر حرکت کاروان اهل بیت (علیهم السلام) را به شام از این راه، چنین نوشته است:

تکریت، موصل، لبّا، کحیل، تل اعفر، نصیبین، حرّان، معرة النعمان، شیرز، کفرطاب، حماة، حمص و دمشق. (70) فرهاد میرزا، از شهرهای این مسیر، با تفصیل بیشتری چنین یاد کرده است:

حَصَاَصَه، تَکْرِیت، اعمی، دیر عروہ، صَلِیتا، وادی الفحله، وادی النخلة، أرمیناء، لینا، کُحَیل، جُهَینَه، مَوْصِل، تل اعفر، سِنجَار، نَصِیبِین، عین الوردہ، رَقَّه، جَوْسَق، بِشَر، بَسَر، حلب، سَرمین، قَنَسَرین، مَعَرَة النعمان، شَیْرَز، کفرطالب، سیبور، عَفْر، حَمَاة، حِمَص، بعلبک و دمشق. (71)

بنابر این مسیر، کاروان اسرا برای رسیدن به دمشق از راه تکریت به شمال عراق رفته و سپس وارد ایالت جزیره (شمال عراق کنونی و شمال شرقی سوریه) شده است، پس از آن از راه موصل به نصیبین رفته و در نوار مرزی

کنونی ترکیه و سوریه، به حرّان رسیده اند. سرانجام با طی کردن مسیر 1500 کیلومتر و در نهایت، عبور از مناطق غربی سوریه و پشت سر گذاشتن مناطق و شهرهایی همانند حلب، معرة النعمان، حماة و حمص، وارد دمشق شده اند.

مسیر دوم، مسیر مستقیم کوفه به شام است که از منطقة بادية الشام می گذرد. این مسیر را اگرچه محدث نوری احتمال داده است، اما عبور کاروان اهل بیت (علیهم السلام) از این راه با قراین و شواهد تاریخی، هم سو و موافق نیست، چنان که با این جمله از سخنان حضرت زینب (علیها السلام) خطاب به یزید، سازگار نیست:

«أَمِنَ الْعَدْلُ يَابْنَ الطُّلَقَاءِ تَخْدِيْكَ حِرَائِكَ وَ أَمَائِكَ وَ سَوْفُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) سَبَايَا قَدْ هَتَكَتْ سَتُورَهُنَّ وَ ابْدَيْتَ وَجُوهَهُنَّ تَحْدُوا بِهِنَّ الْأَعْدَاءَ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاقِلِ...» ؛ (72) ای فرزند آزاد شدگان! آیا از عدالت است که زنان و کنیزانت را در سرایت در پشت پرده جای دهی، اما دختران رسول خدا (صلى الله عليه وآله) را (در میان نامحرمان) به صورت اسیر حاضر نمایی که به پوشش آنان تعرض شود و صورت هایشان نمایان باشد و دشمنان، آنان را از شهری به شهر دیگر ببرند و مردم آنان را ببینند....»

بدیهی است که اگر مسیر کاروان اسرا از صحرای سوزان و بدون آبادی بادية الشام بود، حضرت زینب (علیها السلام) می بایست از تشنگی و گرسنگی طفلان امام (علیه السلام) و دیگر همراهان و مسائلی از این قبیل، انتقاد و شکایت کند، نه از گذشتن از شهرها و قرار گرفتن در معرض دید بیگانگان به عنوان اسیر.

هم چنین در گزارش ابن اعثم و خوارزمی درباره مسیر حرکت از کوفه به شام، تصریح شده است که اسرای اهل بیت (علیهم السلام) همانند اسیران ترک و دیلم، از شهری به شهری برده شدند. (73)

مسیر سوم، مسیر معمول و مرسوم بین کوفه و شام است؛ یعنی مسیری که از ساحل غربی رود فرات و از شهرهایی چون انبار، هیت، قرقیسیا، رقه و صفین می گذرد. این راه، همان راهی است که سپاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن را برای جنگ با معاویه پیمود. (74) هم چنین لشکریان معاویه (در رویارویی با سپاه امام حسن علیه السلام) برای رسیدن به مَسْكِن، از این راه عبور کردند. این مسیر نه به درازی و طولانی مسیر سلطانی است و نه مشکلات مسیر کویر بی آب و سوزان را دارد. بنابراین، به نظر می رسد انتخاب این مسیر میانه، از احتمال بیشتری برخوردار باشد. البته شواهد موجود و کراماتی که در خصوص سر امام (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) در شهرهای حلب، قنسرین، حماة، حمص و دیر راهب نقل شده است، به این دلیل که مشترک بین دو مسیر سلطانی و میانه است، نمی تواند شاهی برای یکی از دو راه به شمار آید، اگرچه در صورت قوت آن ها دلیلی دیگر، بر منتفی بودن مسیر حرکت کاروان از راه بادية الشام است.

از آن چه گذشت، روشن شد که اگرچه احتمال رفتن اهل بیت (علیهم السلام) به شام از مسیر اول منتفی نیست، اما دلایل متقن و شواهد محکم بر این امر وجود ندارد. بنابراین، دیگر نوبت به محاسبات مسافت بین دو منطقه شام و عراق و بررسی طول این مسیر نمی رسد، هم چنان که احتمال مسیر سوم به سبب کوتاهی و معمول و مرسوم بودن آن، بیشتر است. افزون بر این چنان که در پاسخ اشکال اول محدث نوری گذشت یکی از محققان معاصر، شواهد تاریخی زیادی آورده است که برخی از افراد، فاصله بین کوفه تا شام را حدود ده روز و حتی کم تر از چهار روز طی کرده اند، از این رو اگرچه حرکت کاروان اسرا (آن هم با شرایط خاص خود)، کندتر از طی کردن مسیر توسط یک نفر بوده است، اما دیگر نمی توان محال بودن طی کردن مسیر کوفه به شام را توسط اسرا در مدت ده روز یا در نهایت، اندکی بیشتر، از منکر آن پذیرفت.

ششم: چرا جابر اولین زائر شمرده شده است؟ ششمین استدلال محدث نوری آن است که اگر اهل بیت (علیهم

السلام) و جابر در یک روز، بلکه در یک زمان به زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) نائل شدند، پس چرا جابر به عنوان نخستین زائر امام (علیه السلام) دانسته شده و آن را از مناقب وی شمرده اند؟
نقد: از ظاهر سخن ابن طاووس استفاده می شود که جابر زودتر از اهل بیت (علیهم السلام) به کربلا رسیده باشد :

«فوصلوا الى موضع المصراع، فوجدوا جابر بن عبد الله الانصاری و جماعة من بنی هاشم و رجالاً من آل رسول الله قد وردوا لزيارة قبر الحسين (عليه السلام)، فوافوا في وقت واحد، و تلاقوا....»
بنابراین، جابر پیش از اهل بیت (علیهم السلام) به کربلا رسیده است، اما گویا وی از عبارت «فَوَافُوا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ»، هم زمانی ورود اهل بیت (علیهم السلام) را با جابر به کربلا برداشت کرده است، در حالی که با ملاحظه دو تعبیر «فوصلوا» و «فوجدوا»، روشن می شود که تعبیر «فَوَافُوا...» ناظر به اجتماع آنان برای گریه و عزاداری در یک زمان است، نه هم زمانی حضور آنان در کربلا. از این رو ممکن است جابر پیش از ایشان، به کربلا رسیده باشد و گروهی از بنی هاشم پس از جابر و پیش از ورود اهل بیت امام حسین (علیه السلام) به کربلا رسیده باشند.
هفتم: فرجام اسرا: محدث نوری در آخرین دلیلش، سه نکته را بیان کرده است:

1. در شام سخنی از بازگشت به کربلا نبوده است، چرا که پس از پشیمانی ظاهری یزید، وی خاندان امام (علیه السلام) را بین اقامت در شام یا رفتن به مدینه مخیر کرد که اهل بیت (علیهم السلام) بازگشت به مدینه را برگزیدند و در آن جا اصلاً سخنی از رفتن به کربلا نبود؛
2. هیچ قدر مشترکی بین راه شام به مدینه و شام به عراق وجود ندارد، چنان که کسانی که این راه ها را رفته اند به این امر (عدم وجود راه مشترک) معترف هستند؛
3. با پلیدی ذاتی و خبث باطنی که در یزید وجود داشت، بعید بود که اگر آنان درخواست بازگشت به کربلا را می دادند، او بپذیرد. (75)

پاسخ: استبعادهایی که در این دلیل بیان شده است، استوار به نظر نمی رسد. اما درباره نکته اول و سوم، چنان که در منابع تصریح شده است، یزید از رفتار خود با اهل بیت (علیهم السلام) اظهار پشیمانی کرده، تقصیر کشتن امام و یارانش را بر عهده ابن زیاد می گذارد. یکی از پیامدهای این ندامت آن بود که اهل بیت (علیهم السلام) را آزاد گذاشت که در شام بمانند یا به مدینه بروند و چون آنان رفتن به مدینه را اختیار کردند، به فرستادگان خود که اسرا را همراهی می کردند، دستور داد که با آنان خوش رفتاری کرده، هر جا و هر زمان که خواستند فرود آیند، با آنان موافقت کنند. (76) بنابراین اگر اهل بیت (علیهم السلام) در دمشق چنین تقاضایی را از یزید کرده باشند، طبیعی است که یزید با توجه به تغییر اوضاع و شرایط و در نتیجه دگرگونی رویه و رفتار نسبت به اسرا، ناچار باید این درخواست را می پذیرفت، هر چند این سازگاری با پلیدی ذاتی او مطابق نباشد، هم چنان که اگر اهل بیت (علیهم السلام) پس از خروج از دمشق، از مأموران یزید خواسته باشند که آنان را به کربلا ببرند، می بایست آنان طبق فرمان یزید (چنان که ابن سعد نوشته است) اطاعت کنند. بنابراین اگر در شام سخنی از کربلا رفتن به میان نیامده است چنان که اشاره شد یا به این سبب بوده است که اهل بیت (علیهم السلام) پس از خروج از دمشق، چنین درخواستی کرده اند و اساساً چنین درخواستی در شام مطرح نبوده و یا اگر نزد یزید چنین تقاضایی را مطرح کرده اند، چون مدینه مقصد نهایی بوده است و کربلا به منزله یکی از منازل بین راه به حساب می آمده؛ سخنی از رفتن به کربلا به میان نیامده است و یزید (با توجه به تعبیر ابن سعد) اجازه فرود آمدن در کربلا را نیز صادر کرده بود. بنابراین، پرسش یزید از اهل بیت (علیهم السلام) ناظر بر محل اقامت دائمی است، از این رو

منافات ندارد که قاصد مدینه، از کربلا عبور کند. (77)

از آن چه گفته شد، درخواست اسرا مبنی بر رفتن به کربلا، چه در دمشق بوده باشد و چه در خارج آن، هیچ اشکالی در پی ندارد.

اما این که قدر مشترکی بین راه مدینه و عراق وجود ندارد، باید بررسی کرد که مسیر بازگشت اسرا از کدام راه بوده است؟ در این باره باید گفت منابع تاریخی سکوت کرده اند. البته برخی اندیشمندان شیعه هم چون ابن نما و ابن طاووس که به ملاقات اهل بیت (علیهم السلام) با جابر در کربلا تصریح کرده اند، گویا بر این باور بوده اند که مسیر شام به مدینه، از عراق می گذشته است، چنان که گفته اند چون کاروان اهل بیت (علیهم السلام) از عراق عبور داده شد، اهل بیت (علیهم السلام) به راهنما گفتند که ما را به کربلا ببر. (78) این در حالی است که طبق گزارش جغرافی دانان متقدم، اصلاً راه شام به مدینه (یا به طور کلی حجاز) از راه شام به عراق، از ابتدای مسیر جدا بوده است، چنان که ابن خردادبه (متوفای حدود 300 ق) مسیر کوفه (که نزدیک کربلا است) به دمشق را در قرن چهارم چنین نوشته است:

حیره، قطقطانه، بقعه، ابیض، حوشی، جمع، حُطی، جُبّه، قلوفی، روارى، ساغده، بقیعه، اعناک، اذرعات، منزل، دمشق. (79)

و نیز همو و ابن رسته مسیر دمشق به مدینه را چنین نگاشته اند:

منزل، ذات المنازل، سرغ، تبوک، مُحَدَثَه، اقرع، جُنَینه، حجر، وادی القرى، رحبه (رحیبه)، ذی المَروَة، مرّ، سویداء، ذی حُشب، مدینه. (80)

اگرچه اکنون هیچ نام و نشانی از منازل و مناطق یاد شده در منطقه عراق و شام وجود ندارد و نیز بر روی نقشه های جغرافیایی اثری از آن ها به چشم نمی خورد، اما چنان که از این دو گزارش استفاده می شود، تنها نقطه مشترک بین دو مسیر کوفه و مدینه، مکانی به نام «منزل» است و از آن جا، راه مدینه از کوفه جدا می شود. از این رو اگر نپذیریم که اهل بیت (علیهم السلام) از همان شهر دمشق و دربار یزید، قصد رفتن به کربلا را داشته اند، ممکن است آنان از این نقطه مشترک، قصد رفتن به کربلا را کرده اند. بنابراین اگر از سخن ابن نما و ابن طاووس چنین برداشت شود که آنان مسیر مشترک طولانی برای مسیر شام به مدینه و کربلا قائل شده اند، نمی تواند تعبیر این دو اندیشمند در این باره درست باشد، مگر آن که گفته شود که اساساً اهل بیت (علیهم السلام) از همان راهی که به شام برده شدند، به عراق بازگشته اند که البته این احتمال، در صورتی می تواند بر واقع منطبق باشد که اهل بیت (علیهم السلام) یا از همان دربار یزید، مسئله رفتن به مزار امام حسین (علیه السلام) را نزد وی مطرح کرده و از او در این باره موافقت گرفته باشند و یا دست کم تا پیش از ترک تنها نقطه مشترک مسیر کوفه و مدینه، یعنی اقامت گاه «منزل»، به صورتی موافقت او را احراز کرده باشند، در غیر این صورت، منطقی به نظر نمی رسد که اهل بیت (علیهم السلام) بدون هیچ انگیزه ای از راه عراق به مدینه بازگردند.

شواهد دیگر

از مجموع آن چه نوشته شد، امکان حضور اهل بیت (علیهم السلام) در اربعین سال 61ق بر مزار امام (علیه

السلام) اثبات شد، اما آیا در خارج و واقع نیز چنین حادثه ای اتفاق افتاده است؟ در پاسخ باید گفت: چنان که نوشته شد برخی نویسندگان، همانند ابوریحان بیرونی و شیخ بهائی، تصریح کرده اند که حضور اهل بیت (علیهم السلام) در روز بیستم صفر بوده است. افزون بر این، قرائن و شواهد دیگری برای اثبات این مسئله وجود دارد که می توان به آن ها استناد کرد که عبارت اند از: محل دفن سر امام (علیه السلام)، الحاق سر امام (علیه السلام) به بدنش توسط امام سجاد (علیه السلام) در روز اربعین و وجه استحباب زیارت اربعین.

1. محل دفن سر امام (علیه السلام) : در این که سر امام حسین (علیه السلام) کجا دفن شده است، منابع تاریخی شیعه و سنی گزارش های گوناگونی آورده اند تا آن جا که شش قول در این باره گفته شده است:

قول اول: سر به بدن ملحق شده است. این قول مشترک میان شیعه و سنی است. علمای شیعه، از جمله شیخ صدوق (متوفای 381 ق)، سید مرتضی (متوفای 436 ق)، فتال نیشابوری (متوفای 508 ق)، ابن نماي حلی، سید ابن طاووس (متوفای 664 ق) شیخ بهائی و مجلسی این قول را بیان کرده اند.

شیخ صدوق و پس از او، فتال نیشابوری در این باره می نویسند: علی بن حسین (علیهما السلام) همراه زنان (از شام) خارج شد و سر حسین (علیه السلام) را به کربلا بازگرداند. (81)

سید مرتضی در این باره می گوید: روایت کرده اند که سر امام حسین (علیه السلام) با جسد در کربلا دفن شد. (82)

ابن شهر آشوب (رحمه الله) بعد از نقل سخن فوق از سید مرتضی، از قول شیخ طوسی نقل کرده است که به همین سبب (ملحق کردن سر امام (علیه السلام) به بدن و دفن آن) زیارت اربعین (از جانب امامان (علیهم السلام)) توصیه شده است. (83)

ابن نماي حلی نیز نگاشته است : آن چه از اقوال بر آن می توان اعتماد کرد، آن است که بعد از آن که سر امام (در شهرها گردانده شد، به بدن بازگردانده شد و با جسد دفن شد. (84)

سید ابن طاووس نوشته است: اما سر حسین (علیه السلام) ، روایت شده که سر برگردانده شد و در کربلا با جسد شریفش دفن شد و عمل اصحاب بر این معنا بوده است. (85)

مجلسی، یکی از وجه های استحباب زیارت امام حسین (علیه السلام) را در روز اربعین، الحاق سرهای مقدس را به اجساد توسط علی بن حسین (علیه السلام) بیان کرده است. (86) وی در جای دیگر بعد از نقل اقوال دیگر در این باره می نویسد: مشهور بین علمای امامیه آن است که سر امام (علیه السلام) همراه بدن دفن شده است. (87)

برخی اندیشمندان اهل سنت نیز این قول را بیان کرده اند:

ابوریحان بیرونی (متوفای 440 ق) در این باره می نویسد:

«و فی العشرین ردّ رأس الحسین (علیه السلام) الی مجثمه حتی دفن مع جثته... ؛ در روز بیستم (صفر)، سر حسین (علیه السلام) به بدنش ملحق و با آن دفن گردید.» (88)

قرطبی (متوفای 671 ق) می نویسد:

امامیه می گویند که سر حسین (علیه السلام) پس از چهل روز به کربلا بازگردانده و به بدن ملحق شد و این روز نزد آنان معروف است و زیارت در آن روز را زیارت اربعین می نامند. (89)

قزوینی نیز نگاشته است: روز اول ماه صفر، عید بنی امیه است، چون در آن روز، سر حسین (علیه السلام) را به دمشق وارد ساختند و در روز بیستم آن ماه، سر ایشان به بدن، باز گردانده شد. (90)

مناوی (متوفای 1031 ق) نوشته است: امامیه می گویند: پس از چهل روز از شهادت، سر به بدن بازگردانده شد و در کربلا دفن شد. (91)

قول دوم: در کنار قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) ؛ (92)

قول سوم: مسجد رقه در کنار فرات؛

قول چهارم: بقیع نزد قبر مادرش فاطمه (علیها السلام)؛

قول پنجم: دمشق؛

قول ششم: قاهره. (93)

بررسی و تأمل در این اقوال، این نتیجه را در بردارد که دیدگاه اول، یعنی الحاق سر به بدن، مشهور و مورد اعتماد و عمل علمای شیعه است، از این رو این قول قابل اعتنا و پذیرش است و بنا بر گزارش های تاریخی چنان که اشاره شد این الحاق در روز بیستم صفر سال 61 بوده است.

2. الحاق سر به بدن: این مسئله از بازگشت اهل بیت (علیهم السلام) به کربلا جدا نیست، زیرا چنان که گفته شده است بنا بر قول مشهور، این کار توسط امام زین العابدین (علیه السلام) صورت گرفته است (94) و هیچ گزارش تاریخی وجود ندارد که امام سجاد (علیه السلام) در زمان دیگری به کربلا آمده باشد، بنابراین، حضور اهل بیت (علیهم السلام) بر قبر امام (علیه السلام) نیز باید روز اربعین اتفاق افتاده باشد.

3. وجه استحباب زیارت اربعین: درباره وجه استحباب زیارت اربعین، دو امر بیان شده است. یکی، روایت امام عسکری (علیه السلام) است که در آن، زیارت اربعین یکی از علایم مؤمن دانسته شده، و دیگری تعلیم زیارت اربعین به صفوان بن مهران جمال توسط امام صادق (علیه السلام) است. پرسشی که در این باره مطرح است آن است که آیا وجه و انگیزه استحباب می تواند تنها عامل حضور یک صحابی بر قبر امام حسین (علیه السلام) در روز اربعین باشد یا در این روز باید وقایع دیگری اتفاق افتاده باشد؟ بنابراین، الحاق سر مطهر امام حسین (علیه السلام) به بدن و حضور اهل بیت (علیهم السلام) (که در میان آنان امام معصوم، یعنی امام سجاد (علیه السلام) حضور داشت) برای الحاق سر به بدن و زیارت قبر حضرت تنها می تواند وجه استحباب زیارت اربعین را توجیه کند، چنان که مجلسی یکی از وجوه محتمل استحباب زیارت اربعین را همین موارد، بیان کرده است، (95) و شیخ طوسی نیز وجه توصیه امامان (علیهم السلام) را به زیارت اربعین، مسئله الحاق سر به بدن دانسته است. (96)

جمع بندی و نتیجه گیری

از مجموع آن چه گذشت شد روشن شد که اگرچه از نظر اخبار تاریخی و حدیثی، اثبات حضور اهل بیت (علیهم السلام) در روز اربعین بر سر مزار سیدالشهداء (علیه السلام) چندان آسان نیست، اما با توجه به قراین و شواهدی که برای حضور اهل بیت (علیهم السلام) در کربلا در بیستم صفر سال 61 بیان شد، پذیرفتنی است که اهل بیت امام حسین (علیه السلام) در این روز موفق به زیارت مزار سیدالشهداء (علیه السلام) شده اند.

کتاب نامه

1. آیتى، محمد ابراهيم، بررسى تاريخ عاشورا، مقدمه على اكبر غفارى، چاپنهم: تهران، نشر صدوق، 1375.
2. ابن ابى طاهر طيفور، ابوالفضل احمد، بلاغات النساء، تعليق بركات يوسف هَبُود، بيروت، مكتبة العصريه، 1422ق.
3. ابن اثير، اسد الغابه، بيروت، دارالفكر، 1409ق.
4. ، الكامل فى التاريخ، تحقيق مكتب التراث، بيروت، داراحياء التراث العربى، 1408ق.
5. ، الكامل فى التاريخ، چاپ دوم: بيروت، دارالكتب العلميه، 1415ق.
6. ابن اعثم كوفى، ابومحمد احمد، كتاب الفتوح، تحقيق على شيرى، بيروت، دارالأضواء، 1411ق.
7. ابن حبان، محمد بن احمد ابى حاتم تميمى بستى، الثقات، حيدر آباد، مؤسسه الكتب الثقافيه، 1395ق.
8. ابن خردادبه، مسالك و ممالك، ترجمة سعيد خاكرند، چاپ اول: تهران، مؤسسه مطالعات و انتشارات تاريخى، 1371.
9. ابن رسته، احمد بن عمر، الاعلاق النفيسه، ترجمه و تعليق حسين قره چانلو، چاپ اول: تهران، اميركبير، 1365.
10. ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، بيروت، دارصادر، [بى تا].
11. ، «ترجمة الحسين (عليه السلام) و مقتله»، «تراثنا»، ش 10، 1408ق.
12. ابن شهرآشوب، ابوجعفر محمد بن على، مناقب آل ابى طالب، تحقيق يوسف بقاعى، بيروت، دارالاضواء (افست ذوى القربى)، 1421ق.
13. ابن طاووس، سيدرضى الدين على بن موسى، الاقبال بالاعمال الحسنه فيما يعمل مرة فى السنه، تحقيق جواد قيومى اصفهانى، چاپ اول : قم، مكتب الاعلام الاسلامى، 1416ق.
14. ابن عساكر، ابوالقاسم على بن الحسن، ترجمة الامام الحسين (عليه السلام) ، تحقيق محمد باقر محمودى، قم، مجمع احياء الثقافة الاسلاميه، 1414ق.
15. ابن قولويه قمى، ابوالقاسم جعفر بن محمد، كامل الزيارات، تحقيق جواد قيومى، چاپ اول: قم، مؤسسه نشر الفقاهه، 1417ق.
16. ابن كثير دمشقى، ابوالفداء اسماعيل، البدايه و النهايه، تحقيق على شيرى، بيروت، داراحياء التراث العربى، 1408 ق.
17. ابن مطهر حلى، رضى الدين على بن يوسف، العدد القويه، تحقيق سيد مهدى رجاى، چاپ اول: قم، مكتبة آية الله مرعشى نجفى، 1408ق.
18. ابن نما حلى، نجم الدين محمد بن جعفر، مثيرالاحزان، نجف، مطبعة الحيدريه، 1369ق.
19. اشراقى (ارباب)، ميرزا محمد، الاربعين الحسينيه، چاپ دوم: [بى ج]، اسوه، 1379.
20. امين عاملى، سيد محسن، اعيان الشيعه، تحقيق حسن امين، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات، [بى تا].

21. ، لواعج الاشجان، [بی ج]، مكتبة بصيرتی، [بی تا].
22. امینی، محمد امین، الركب الحسينی فی الشام و منه الى المدينة المنورة، چاپ اول: قم، کوثر غدیر، 1381.
23. بهائی عاملی، محمد بن حسین، توضیح المقاصد، قم، مكتبة آية الله مرعشی نجفی، 1407ق.
24. بیرونی خوارزمی، ابوریحان محمد بن احمد، الآثار الباقية عن القرون الخالية، بیروت، دارصادر، [بی تا].
25. پاک نیا، عبدالکریم، «اربعةین در فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام)»، نشریه «مبلغان»، ش 52، 1383.
26. تستری (شوشتری)، محمد تقی، قاموس الرجال، چاپ اول: قم، مؤسسة النشر الاسلامی، 1424ق.
27. تقوی دامغانی، رضا، اربعین در فرهنگ اسلامی، چاپ اول: تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، 1368.
28. حرّ عاملی، محمد بن حسن، امل الآمل، تحقیق سید احمد حسینی، بغداد، مكتبة اندلس، 1404ق.
29. خوارزمی، ابوالمؤید موفق بن احمد المکی (اخطب خوارزم)، مقتل الحسین، تحقیق محمد سماوی، چاپ اول: قم، دارانوار الهدی، 1418ق.
30. خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواه، [بی جا، بی ن]، 1413ق.
31. دینوری، ابوحنیفه، الاخبار الطوال، قاهره، داراحیاء الكتب العربیه، 1960م.
32. ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، چاپ نهم: بیروت، مؤسسة الرساله، 1413ق.
33. راوندی، قطب الدین سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، قم، مدرسة الامام المهدي (عج)، [بی تا].
34. سبجانی، جعفر، شخصیت های اسلامی شیعه، تحقیق و نگارش مهدی پیشوایی چاپ دوم: قم، توحید، 1373.
35. سبط ابن جوزی، تذكرة الخواص، تقدیم محمد صادق بحر العلوم، تهران، مكتبة نینوی الحديثه، [بی تا].
36. سید ابن طاووس، اللهوف فی قتلى الطفوف، چاپ اول: قم، الانوار الهدی، 1417 ق.
37. ، مصباح الزائر، قم، مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث.
38. سید مرتضی، رسائل المرتضی، تقدیم سید احمد حسینی، قم، دارالقرآن الکریم، 1405ق.
39. شهیدی، سید جعفر، زندگانی علی بن الحسین (علیه السلام) ، چاپ ششم: تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1374.
40. ، زندگانی فاطمه زهرا (علیها السلام)، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1367.
41. صدوق، ابوجعفر محمد بن بابویه قمی، الامالی، تحقیق قسم الدراسات مؤسسة البعثة، قم، مؤسسة البعثة، 1407ق.
42. طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی، چاپ دوم: قاهره، مكتبة ابن تیمیه [بی تا].
43. طبرسی، ابوعلى فضل بن الحسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، تحقیق مؤسسة آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث، چاپ اول: قم، مؤسسة آل البيت (علیهم السلام)، 1417ق.
44. طبرسی، ابومنصور احمد بن علی، الاحتجاج، تحقیق سید محمد باقر خراسان، نجف، دارالنعمان، 1386ق.
45. طبری، عماد الدین ابوجعفر محمد بن ابی القاسم، بشارة المصطفی، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، چاپ اول: قم، مؤسسة النشر الاسلامی، 1420ق.
46. طبری، عماد الدین حسن بن علی، کامل بهائی، تهران، مكتبة المصطفوی، [بی تا].
47. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوك، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، 1409ق.

48. ، المنتخب من ذیل المذیل، بیروت، مؤسسة الأعلمی، 1409ق.
49. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال، تحقیق حسن مصطفوی، مشهد، دانشگاه مشهد، 1348.
50. ، تهذیب الاحکام، تحقیق حسن موسوی خراسان، چاپ چهارم: تهران، دارالکتب الاسلامیة، 1365.
51. ، رجال الطوسی، تحقیق جواد قیّومی اصفهانی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، 1415ق.
52. ، مصباح المتعبد، بیروت، مؤسسة فقه الشیعه، 1411ق.
53. فرهاد میرزا معتمد الدوله، ق مقام زخار و صمصام بتار، تهران، اسلامیه، 1377ق.
54. قاضی طباطبائی، سید محمد علی، تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) ، چاپ سوم: قم، بنیاد علمی و فرهنگی شهید آیت الله قاضی طباطبائی، 1368.
55. قاضی نعمان تمیمی مغربی، ابوحنیفه، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، تحقیق سید محمد حسینی جلالی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، [بی تا].
56. قرطبی، محمد بن احمد، التذکرة فی امور الموتی و امور الآخرة، دارالکتب العلمیة، [بی تا].
57. قزوینی، زکریا محمد بن محمود، عجائب المخلوقات و الحيوانات و غرائب الموجودات، (چاپ شده در حاشیة کتاب «حیة الحیوان» دمیری)، [بی ج]، [بی ن]، [بی تا].
58. قمی، شیخ عباس، الدمع السجوم (ترجمة نفس المهموم)، تهران، اسلامیه، 1374 ق.
59. ، سفینه البحار، چاپ دوم: تهران، دارالاسوة، 1416ق.
60. ، منتهی الآمال، تحقیق ناصر باقری بیدهندی، چاپ اول: قم، نشر دلیل، 1379.
61. کفعمی، ابراهیم بن علی ، المصباح، قم، منشورات رضی و زاهدی.
62. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، الفروع من الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، اسلامیه، 1363.
63. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، چاپ دوم: بیروت، مؤسسة الوفاء، 1403ق.
64. ، جلاء العیون، چاپ اول: تهران، رشیدی، 1362.
65. محمدی ری شهری، محمد، موسوعة الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام) ، چاپ اول: قم، دارالحديث، 1421ق.
66. مطهری، مرتضی، حماسة حسینی، قم، صدرا.
67. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد، تحقیق مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، قم، مؤسسة آل البيت، 1413ق.
68. ، المزار، تحقیق سید محمد باقر ابطحی، قم، مدرسة الامام المهدي (علیه السلام) ، 1411ق.
69. ، مسائر الشیعه (چاپ شده در جلد 7 مؤلفات شیخ مفید)، تحقیق مهدی نجف، چاپ دوم: بیروت، دارالمفید، 1414ق.
70. مناوی، عبدالرؤوف، فیض القدير، چاپ دوم: بیروت، دارالمعرفة، 1391ق.
71. منقری، نصر بن مزاحم، وقعة صفین، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، چاپ دوم: [بی ج]، مؤسسة العربیة الحديثه، 1382 ق.
72. نوری طبرسی، میرزا حسین، چشم اندازی به تحریفات عاشورا (لؤلؤ و مرجان)، تحقیق مصطفی درایتی، چاپ

پی نوشت ها :

1. دانشجوی دوره دکتری تاریخ.

2. برای آگاهی بیشتر در این باره، ر. ک: رضا تقوی دامغانی، اربعین در فرهنگ اسلامی، و نیز عبدالکریم پاک نیا، «اربعین در فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام)»، نشریه مبلغان، ش 52، 1383 ش 21، ص 33.

3. شیخ مفید، المزار، ص 53؛ محمد بن حسن طوسی، مصباح المتهجد، ص 787 788؛ محمد بن فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص 215؛ سید ابن طاووس، الاقبال بالاعمال الحسنة فیما يعمل مرة فی السنة، ج3، ص 100. (از این پس به اختصار، «الاقبال» نوشته می شود.) متن روایت چنین است: «علامة المؤمن خمس: صلاة الاحدى و الخمسين، و زیارة الاربعین، و التختم بالیمین، و تعفیر الجبین و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم؛ نشانة مؤمن، پنج چیز است: (خواندن) پنجاه و یک رکعت نماز (هفده رکعت واجب و سی و چهار رکعت مستحبی)، زیارت اربعین، انگشت به دست راست کردن، پیشانی به خاک مالیدن و بلند خواندن بسم الله الرحمن الرحیم». درباره انگشت به دست راست کردن باید گفت که این مسئله، سفارش ائمه معصومین (علیهم السلام) است که در واقع، نوعی مبارزه با سیره خلفای بنی امیه است، چرا که به گفته زمخشری نخستین کسی که انگشت به دست چپ کردن را شعار خود قرار داد و بر خلاف سنت عمل کرد، معاویه بود. (علامه عبدالحسین امینی، الغدير، ج 10، ص 210). هم چنین شیعه، بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم را در نمازهایی که واجب است حمد و سوره آن بلند خوانده شود (صبح، مغرب و عشا)، واجب و در نمازهایی که واجب است حمد و سوره آن اخفاتی خوانده شود (ظهر و عصر)، مستحب می دانند و این امر نیز به دستور و سفارش ائمه (علیهم السلام) بوده است، زیرا چنان که فخر رازی گفته است اخفات در بسم الله را بنی امیه رواج دادند تا آثار علی (علیه السلام) را نابود کنند. (جهت آگاهی بیشتر درباره تفسیر این روایت، ر. ک: سید محمد علی قاضی طباطبائی، تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)، ص 390 به بعد).

4. شیخ طوسی، مصباح المتهجد، ص 788-789؛ همو، تهذیب الاحکام، ج6، ص 113-114؛ سید ابن طاووس، همان، ج3، ص 101-103؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 98، ص 331-332.

5. شیخ مفید، مسار الشیعة (چاپ شده در جلد 7 مؤلفات شیخ مفید)، ص 46؛ شیخ طوسی، مصباح المتهجد، ص 787؛ رضی الدین علی بن یوسف مطهر حلی، العدد القویه، ص 219.

3. جابر بن عبدالله بن عمرو بن حزام (حرام) بن ثعلبه انصاری از اصحاب برجسته رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، امیرالمؤمنین (علیه السلام) و چهار امام بعدی بوده است و در جریان عقبه دوم که کودکی بیش نبود، همراه پدر در جمله هفتاد تنی بود که با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بیعت کرد و در بیعت رضوان (شجره) شرکت داشت. (ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الکبیر، ج2، ص 180 181) کَشّی درباره او نوشته است: «جابر از پیشتازان گرد آمده اطراف وجود علی (علیه السلام) و جزء گروه هفتاد نفر (در پیمان عقبه دوم) و آخرین کس باقی مانده از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و از پیروان اهل بیت (علیهم السلام) بود. وی در حالی که عمامه سیاه بر سر گذاشته بود، در مسجد می نشست و صدا می زد: یا باقر العلم! و تکیه زنان بر عصایش در کوچه های مدینه و مجالس آنان می گشت و می گفت: علی (علیه السلام) برترین بشر است، هر

کس نپذیرد، کافر است. ای گروه انصار! فرزندانان را بر محبت علی تمرین دهید، هریک از آنان این محبت را نپذیرفت، درباره نطفه اش از مادرش سؤال کنید. وی چون پیر شده بود، حجاج با او کاری نداشت. » (ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج1، ص 38، ح 78 و ص 41، ح 87 و 88 و ص 44، ح 93 و ص 124 125، ح 195). آیت الله خویی (رحمه الله) درباره وی می نویسد: «جابر از یاران رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و از بهترین یاران امیرالمؤمنین (علیه السلام) و از جمله شرطه الخمیس بود. (معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ج4، ص 330). کلینی با سند صحیح خود از امام باقر (علیه السلام) این سخن را درباره وی روایت کرده است که هیچ گاه جابر دروغ نگفته است (همان، ص334). گزارش های تاریخی درباره تعداد غزوه هایی که جابر شرکت داشته است، یکسان نیست. طبرانی معتقد است که وی در سیزده غزوه شرکت داشته است (همان، ج2، ص 182). شیخ طوسی (رحمه الله) گفته است که جابر در جنگ بدر و هجده غزوه دیگر، پیامبر (صلی الله علیه وآله) را همراهی نموده است. (رجال الطوسی، ص 31 32). به گفته ابن اثیر، جابر در هفده غزوه شرکت کرده است و به سبب منع پدرش، در جنگ بدر و اُحد حضور نداشت. اما کلبی معتقد است که جابر در احد شرکت داشته گفته شده که وی در هیجده جنگ شرکت بسته و در جنگ صفین نیز علی را همراهی کرده است. (اسد الغابة، ج1، ص 257). در عظمت علمی جابر همین بس که ذهبی وی را فقیه و مفتی مدینه در زمان خود معرفی نموده است (شمس الدین ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص190). جابر از راویانی است که عده زیادی از وی نقل حدیث نموده اند. برخی، تعداد احادیث وی را تا 1540 حدیث نوشته اند. (ذهبی، همان، ج3، ص 194). جابر در سال 78 ق (رجال الطوسی، ص 32) در حالی که بیش از نود سال داشت، چشم از جهان فروبست.

7. عطیة بن سعد بن جنادة عوفی جدلی قیسی، یکی از تابعان و محدثان و مفسران بزرگ شیعه است که توفیق همراهی جابر را در زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) داشته است و او را می توان به عنوان دومین زائر امام (علیه السلام) دانست. او از اهل کوفه بود و در زمان خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دیده به جهان گشود. مادرش کنیز رومی بوده است. درباره انتخاب نامش روایت شده است که وقتی عطیه متولد شد، پدرش از امیرالمؤمنین خواست که نامی برای فرزندش انتخاب کند. حضرت فرمود: «هذا عطية الله؛ او هدیه خداوند است». از این رو نام او «عطیه» گذاشته شد و حضرت صد درهم از بیت المال برای او مقرر کرده و به پدرش سعد داد. او در جریان قیام عبد الرحمن بن محمد بن اشعث بر ضد حجاج بن یوسف ثقفی همراه عبدالرحمن بود و پس از شکست سپاه ابن اشعث، به فارس گریخت. حجاج به محمد بن قاسم ثقفی حاکم فارس، نوشت که عطیه را فراخوان و به او تکلیف کن که علی را لعن کند. اگر او از لعن علی سرباز زد، چهارصد ضربه شلاقش زده و موی سر و ریشش را بتراش. عطیه چون حاضر به لعن علی (علیه السلام) نشد، ضربات شلاق و تحمل اهانت را در راه دوستی با امیرالمؤمنین (علیه السلام) به جان خرید. هنگامی که قتیبه، حاکم خراسان شد، عطیه نزد او رفت و تا هنگامی که عمر بن هبیره حاکم عراق شد، در خراسان اقامت داشت آن گاه طی نامه ای از ابن هبیره درخواست کرد تا به کوفه بازگردد. ابن هبیره با درخواست وی موافقت کرد و او در کوفه اقامت گزید تا آن که در سال 111 ق بدرود حیات گفت. (محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج6، ص 304؛ محمد بن جریر طبری، المنتخب من ذیل المذیل، ج8، ص 128). عطیه تفسیر قرآنی دارد که در پنج جزء گرد آوری شده است. وی می گوید: من قرآن را سه بار با دید تفسیری و هفتاد بار با نگاه قرائتی، بر ابن عباس عرضه داشتم (شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج6، ص 296، ماده عطا).

8. عمادالدین ابوجعفر محمد بن ابی القاسم طبری، بشارة المصطفی، ص 125 126. خوارزمی نیز این جریان را با تفاوت هایی گزارش کرده است (ر. ک: ابوالمؤید موفق بن احمد مکی (اخطب خوارزم)، مقتل الحسین، ج2، ص 190 191). سید ابن طاووس نیز زیارت جابر را با تفصیلی دیگر به نقل از «عطا» آورده است: (ر. ک: مصباح الزائر، ص 286). به نظر می رسد مراد از عطا، همان عطیه باشد، چنان که محدث نوری نیز این احتمال را داده است (میرزا حسین نوری طبرسی، چشم اندازی به تحریفات عاشورا (لؤلؤ و مرجان)، ص 236). محقق قاضی طباطبائی نیز بر این امر (یکی بودن عطیه با عطا)، دلیل آورده است (سید محمد علی قاضی طباطبائی، همان، ص 203 208).

نکته شایان توجه در این باره آن است که علامه سید محسن امین پیش از نقل خبر عطیه، می گوید که من این خبر را از کتاب بشارة المصطفی و غیر آن نقل می کنم و بعد از نقل خبر یاد شده، اضافاتی درباره ملاقات جابر با اهل بیت (علیهم السلام) و این که این حادثه در اربعین اتفاق افتاده، آورده است که در کتاب بشارة المصطفی موجود نیست (اعیان الشیعه، ج4، ص 47 و لواعیج الأشجان، ص 240). این امر، حاکی از آن است که وی چنان که خود گفته آن اضافه را از کتابی غیر از کتاب طبری آورده است. در این میان، برخی محققان معاصر (قاضی طباطبائی، همان، ص 182 به بعد؛ جعفر سبحانی، شخصیت های اسلامی شیعه، ج2، ص 79) برای این که اثبات کنند این قسمت زیادی نیز از کتاب بشارة المصطفی است به توجیهاتی متوسل شده اند که قابل پذیرش نیست، از جمله آن که نسخه بشارة المصطفی ناقص به دست ما رسیده است و احتمال دارد که در نسخه کامل کتاب یاد شده این زیادی باشد، چنان که شیخ حرّ عاملی گفته است که این کتاب، هفده جزء دارد (امل الآمل، ج2، ص 234) ولی آن چه اکنون از کتاب طبری با تصحیح و تحقیق، چاپ شده، یازده جزء است. بنابراین، امکان دارد این حدیث تقطیع شده به دست ما رسیده باشد و آن قسمت اضافی که علامه امین آورده است، از نسخه ای کاملی بوده است که در دست رس وی بوده است.

احتمال دیگری که داده شده آن است که محدثان پیش از طبری، روایت را تقطیع کرده و طبری قسمت مربوط به ملاقات جابر را با اسرا نیاورده است. (قاضی طباطبائی، همان، ص 215 به بعد).

در پاسخ چنین توجیهاتی باید گفت که اولاً: در بسیاری از موارد، ناقص بودن نسخه کتابی کهن، به سبب از بین رفتن صفحات اول یا آخر آن هاست، نه آن که از وسط کتاب، صفحاتی از بین رفته باشد، آن هم ادامه یک خبر، ثانیاً: علامه مجلسی (متوفای 1111 ق) که معاصر شیخ حر عاملی (متوفای 1104 ق) بوده است و طبیعتاً در زمان وی نسخه بشارة المصطفی هفده جزء داشته، این خبر را بدون هیچ زیادی دیگری از بشارة المصطفی نقل کرده است که این امر خود قرینه واضحی است که خبر یاد شده در بشارة المصطفی کامل و بدون کاستی به دست ما رسیده است. بنابراین، علامه امین این قسمت اضافی را از غیر کتاب طبری آورده است که آن هم برای ما مجهول است و چه بسا ایشان قسمت یاد شده را از کتاب های معاصران خود گزارش کرده است. اما احتمال تقطیع توسط محدثان پیش از طبری، تنها یک احتمال است و قرینه و شاهی بر این ادعا وجود ندارد.

9. اللهوف فی قتلی الطفوف، ص 114. این گزارش را ابن نمای حلی نیز به اختصار نقل کرده است: مثیرالاحزان، ص 86.

10. الاقبال، ج3، ص 100.

11. محمد بن حبان بن احمد ابی حاتم تمیمی بستی، الثقات، ج2، ص 312 «ذیل مدخل: یزید بن معاویه».

12. الامالی، مجلس 31، ح 3، ص 230.

13. مقتل الحسين (عليه السلام)، ج2، ص. 68.
14. الاخبار الطوال، ص 260؛ الكامل فى التاريخ، تحقيق مكتب التراث، بيروت، داراحياء التراث العربى، 1408ق، ج2، ص 576 و تذكرة الخواص، ص 260 و 263.
15. الاقبال، ج3، ص. 89.
16. اللهوف، ص. 99.
17. كتاب الفتوح، ج5، 127- 129؛ مقتل الحسين (عليه السلام)، ج2، ص. 62.
18. الارشاد، ج2، ص 118؛ اعلام الورى، ج 1، ص 473 و مجلسى، بحار الانوار، ج45، ص. 130.
19. ابوريحان محمد بن احمد بيرونى خوارزمى، آثار الباقيه عن القرون الخاليه، ص. 331.
20. زكريا محمد بن محمود قزوینی، عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، ص. 45.
21. مصباح كفعمی، ص. 510.
22. عماد الدين حسن بن على طبرى، كامل بهائى، ج2، ص. 293.
23. ابن اعثم، كتاب الفتوح، ج5، ص. 133.
24. الارشاد، ج2، ص 122 و إعلام الورى بأعلام الهدى، ج1، ص. 475.
25. طبرى، تاريخ الامم و الملوك، ج 4، ص 353؛ خوارزمى، همان، ج2، ص 81؛ ابن عساکر، ترجمة الامام الحسين (عليه السلام)، ص 338؛ ابوالفداء اسماعيل بن كثير دمشقى، البداية و النهايه، ج 8، ص. 212.
26. ابوحنيفه قاضى نعمان بن محمد تميمى مغربى، شرح الاخبار فى فضائل الائمة الاطهار، ج3، ص. 269.
27. سبط ابن جوزى، تذكرة الخواص، ص. 262.
28. الاقبال، ج3، ص. 101.
29. كامل بهائى، ج2، ص. 302.
30. بحار الانوار، ج 45، ص 196 و جلاء العيون، ص. 409.
31. همان، جلاءالعيون، ص. 405.
32. به نظر مى رسد چنين نسبتى به سيد از اين جا ناشى شده است كه از يك سو شيخ مفيد و شيخ طوسى گفته اند كه روز اربعين روزى است كه جابر بن عبدالله به كربلا آمد، و از سوى ديگر چنان كه نوشته خواهد شد برخى منابع، تصريح کرده اند كه الحاق سرِ مطهر امام حسين (عليه السلام) به بدنش، روز بيستم صفر بوده است كه توسط اهل بيت (عليهم السلام) انجام شده است، و از سوى سوم، چون در هيچ يك از منابع تاريخى كهن، سخنى از آمدن اهل بيت (عليهم السلام) به كربلا در زمان ديگر به ميان نيامده است، از اين رو از سخن سيد چنين برداشت شده كه ملاقات اهل بيت (عليهم السلام) با جابر روز اربعين بوده است. اما بايد توجه داشت كه شيخ مفيد و شيخ طوسى كه به حضور جابر در روز اربعين در كربلا تصريح کرده اند، نه تنها به ملاقات اهل بيت (عليهم السلام) با جابر اشاره نكرده اند، بلكه تصريح کرده اند كه در روز اربعين اهل بيت (عليهم السلام) از شام به سوى مدينه رهسپار شدند، نه آن كه به كربلا رسيدند، و ابن طاووس و ابن نما نيز كه به ملاقات تصريح کرده اند، هيچ اشاره اى به اين كه اين ملاقات روز اربعين بوده است، نكرده اند، چنان كه به اين نكته، محدث قمى نيز اشاره کرده است (منتهى الآمال، ج2، ص 1015).
33. سيد محمد على قاضى طباطبايى، تحقيق درباره اول اربعين حضرت سيدالشهدا (عليه السلام)، ص. 21.
34. عبارت ابن نما در اين باره چنين است: «و لما مرّ عيال الحسين (عليه السلام) بكربلاء، وجدوا جابر بن عبدالله

الانصاری (رحمه الله) و جماعة من بنی هاشم قدموا لزيارته في وقت واحد، فتلاقوا بالحزن و الاكتئاب و النوح على هذا المصاب المقرح لأكباد الاحباب». (مثير الاحزان، ص 86).

ابن طاووس نیز در این باره نگاشته است: «و لما رجع نساء الحسين (عليه السلام) و عياله من الشام و بلغوا العراق، قالوا للدليل مَرْبنا على طريق كربلاء، فوصلوا الى موضع المصرع فوجدوا جابر بن عبدالله الانصاري (رحمه الله) و جماعة من بنی هاشم و رجالا من آل رسول الله (صلى الله عليه وآله) قد وردوا لزيارة قبر الحسين (عليه السلام) فوافوا في وقت واحد و تلاقوا بالبكاء و الحزن و اللطم و اقاموا الم آتم المقرحة للأكباد و اجتمع اليهم نساء ذلك السواد فاقاموا على ذلك اياماً». (اللهوف، ص 114).

35. سيد ابن طاووس، الاقبال، ج3، ص 370.

36. شایان توجه است که تعبیر شیخ طوسی در مصباح در این باره، «رجوع» است نه وصول که ابن طاووس گفته است. عبارت شیخ در این باره، چنین است: «و في اليوم العشرين منه كان رجوع حرم سيدنا أبي عبدالله الحسين بن علي بن ابي طالب (عليهما السلام) من الشام الى مدينة الرسول». بدیهی است که رجوع و بازگشت غیر از وصول و رسیدن به مدینه است، از این رو برداشت ابن طاووس از کلام شیخ طوسی نادرست به نظر می رسد. بنابراین، این که سید ابن طاووس رسیدن اهل بیت (علیهم السلام) را به مدینه به شیخ طوسی نسبت داده و سپس آن را بعید شمرده، موضوعاً منتفی است.

37. ابن طاووس، همان، ج3، ص 100 101 و مجلسی، بحار الانوار، ج 98، ص 335 - 336.

38. بحار الانوار، ج 98، ص 334.

39. منتهی الآمال، ج2، ص 1014. 1015

40. الدمع السجوم (ترجمة نفس المهموم)، ص 269.

41. مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج 1، ص 30.

42. محمد ابراهیم آیتی، بررسی تاریخ عاشورا، ص 139. 141.

43. وی با طرح چند پرسش در این باره در این موضوع تردید کرده است: «آیا کاروان مستقیماً از دمشق به مدینه رفته است یا راه خود را طولانی ساخته و به کربلا آمده است تا با مزار شهیدان دیداری داشته باشد؟ آیا یزید با این کار موافقت کرده است؟ و اگر کاروان به کربلا بازگشته، آیا درست است که در آن جا با جابر بن عبدالله انصاری که او نیز برای زیارت آمده بود، دیداری داشته؟ آیا در آن جا مجلسی از سوگواران بر پا شده؟ و چگونه حاکم کوفه بر خود هموار کرده است که در چند فرسنگی مرکز فرمان فرمایی او چنین مراسمی برپا شود؟ و بر فرض که این رویدادها را ممکن بدانیم، این اجتماع در چه تاریخی بوده است؟ چهل روز پس از حادثه کربلا؟ مسلماً چنین چیزی دور از حقیقت است. رفتن و برگشتن مسافر عادی از کربلا به کوفه و از آن جا به دمشق و بازگشتن او با وسایل آن زمان، بیش از چهل روز وقت می خواهد، تا چه رسد به حرکت کاروانی چنان و نیز ضرورت دستورخواهی پسر زیاد از یزید درباره حرکت آنان به دمشق و پاسخ رسیدن، که اگر همه این مقدمات را در نظر بگیریم، دو سه ماه وقت می خواهد. فرض این که کاروان در اربعین سال دیگر (سال 62) به کربلا رسیده، نیز درست نیست، چرا که ماندن آنان در دمشق برای مدتی طولانی، به صلاح یزید نبود. به هر حال، هاله ای از ابهام، گرد پایان کار را گرفته است و در نتیجه دست کاری های فراوان در اسناد دست اول، باید گفت که حقیقت را جز خدا نمی داند» (سید جعفر شهیدی، زندگانی فاطمه زهرا (علیها السلام))، ص 261). در بررسی و نقد دیدگاه محدث نوری، به این پرسش ها پاسخ داده خواهد شد.

44. بیرونی، آثار الباکیة عن القرون الخالیة، ص 331.
45. معرفی روز نوزدهم صفر به عنوان روز اربعین، مبتنی بر محاسبه روز عاشورا به عنوان مبدأ اربعین است، اما با توجه به آن که هیچ کس به جز شیخ بهایی، روز نوزدهم را اربعین ندانسته است، محاسبه از روز بعد (یازدهم محرم) است، چرا که چنان که مرحوم سید در اقبال متذکر شده است شهادت امام حسین (علیه السلام) در ساعات آخر روز عاشورا رخ داده است، از این رو این روز به حساب نمی آید. البته امکان دارد محرم سال 61، 29 روزه بوده است که با احتساب روز عاشورا، باز هم قول مشهور تأیید می شود.
46. توضیح المقاصد، ص 6 و 7.
47. میرزا محمد اشراقی (ارباب)، الاربعین الحسینیة، ص 205.
48. میرزا حسین نوری طبرسی، چشم اندازی به تحریفات عاشورا (لؤلؤ و مرجان)، ص 232-243.
49. ابن طاووس، الاقبال، ج3، ص 101.
50. ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، ج3، ص 269.
51. سید محمد علی قاضی طباطبائی، تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)، ص 33-133.
52. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج5، ص 127 و 586.
53. محمد بن سعد، «ترجمة الحسین (علیه السلام) و مقتله»، مجله تراثنا، 1408ق، شماره 10، ص 190.
54. ر. ک: محمد تقی تستری (شوشتری)، قاموس الرجال، ج12، ص 37.
55. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج4، ص 353-354.
56. شیخ مفید، الارشاد، ج2، ص 122.
57. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج1، ص 476.
58. مقتل الحسین (علیه السلام)، ج2، ص 82.
59. کامل بهائی، ج2، ص 302.
60. محدث نوری، همان، ص 233.
61. چنان که شیخ مفید، خود از پرداختن به جزئیات جریان سقیفه و مسأله بیعت با ابوبکر، به سبب شرایط حاکم بر عصر خویش، خودداری کرده است: الارشاد، ج1، 189.
62. ص 219.
63. این اثر، تلخیص کتاب مصباح المتہجد است که محدث نوری در کتاب دارالسلام از آن نقل می کند.
64. شیخ ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، المصباح، قم، منشورات الرضی و الزاہدی، ص 489 و ص 510.
65. قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، ج2، ص 578.
66. ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج4، ص 67.
67. تذکرة الخواص، ص 264.
68. کامل بهائی، ج2، ص 291-292. طبری در کتاب یاد شده، از مسیر بازگشت اهل بیت (علیهم السلام) سخنی نگفته است، اما به اختصار، مسیر حرکت آنان از کوفه به شام و برخی از حوادث بین راه را آورده است.
69. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج3، ص 437.
70. سید جعفر شهیدی، زندگانی علی بن الحسین (علیه السلام)، ص 62.

71. فرهاد میرزا معتمد الدوله، قمقام زخار و صمصام بتار، ج2، ص 548 - 550.
72. ابومنصور احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، ج2، ص 35؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج2، ص 72؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 45، ص 134 و 158 و ابو الفضل احمد بن ابی طاهر طیفور، بلاغات النساء، ص 39 (با تفاوت هایی در عبارات).
73. ابن اعثم، همان، ج 5، ص 127 و خوارزمی، همان، ج2، ص 62.
74. نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص 134 و محمد محمدی ری شهری، موسوعة الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ج 6، فصل 6، ص 55.
75. چشم اندازی به تحریفات عاشورا (لؤلؤ و مرجان)، ص 229. 243.
76. محمد بن سعد، ترجمة الامام الحسین (علیه السلام)، چاپ شده در «تراثنا»، ش 10، 1408ق، ص 193 و ابن عساکر، همان، ص 340.
77. در این باره ر. ک: محمد امین امینی، الركب الحسینی فی الشام و منه الی المدينة المنورة، ج6، ص 308309.
78. عبارت ابن نما در این باره چنین است: «و لما مرّ عیال الحسین (علیه السلام) بکربلاء...» (مثیر الاحزان، ص 86).
- ابن طاووس نیز چنین نگاشته است: «و لما رجع نساء الحسین (علیه السلام) و عیاله من الشام و بلغوا العراق، قالوا للدلیل مَرُّ بنا علی طریق کربلاء...» (التهوف، ص 114).
79. ابن خردادبه، مسالک و ممالک، ص 84.
80. همان، ص 140 و احمد بن عمر بن رسته، الاعلاق النفیسه، ص 214.
81. شیخ صدوق، الامالی، مجلس سی و یکم، ص 232؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص 192 و مجلسی، بحار الانوار، ج45، ص 140.
82. رسائل المرتضی، ج3، ص 130.
83. مناقب آل ابی طالب، ج4، ص85 و مجلسی، بحار الانوار، ج44، ص 199: «قال الطوسی (رحمه الله): و منه زیارة الاربعین».
84. نجم الدین محمد بن جعفر بن نما حلی، مثیر الاحزان، ص 85.
85. سید ابن طاووس، التهوف فی قتلی الطقوف، ص 114.
86. مجلسی، بحار الانوار، ج 98، ص 334.
87. همان، ج45، ص 145.
88. بیرونی، الآثار الباقیة عن القرون الخالیة، ص 331.
89. محمد بن احمد قرطبی، التذکرة فی امور الموتی و امور الآخرة، ج2، ص 668.
90. زکریا محمد بن محمود قزوینی، عجائب المخلوقات و الحيوانات و غرائب الموجودات، ص 45.
91. عبدالرؤوف مناوی، فیض القدر، ج1، ص 205.
92. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، ص 84؛ کلینی، الکافی، ج4، ص 571 572؛ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، تهذیب الاحکام، ج6، ص 35 36 و ابن شهرآشوب، همان، ج4، ص 85.
93. سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص 265 266؛ سید محسن امین عاملی، اعیان الشیعه، ج1، ص 626 627 و همو، لواعج الاشجان، ص 247 250؛ محمد امین امینی، همان، ج 6، ص 321 337. قاضی طباطبائی ضمن

اشاره به اقوال در این موضوع و دفاع از قول به الحاق سر به بدن، اقوال دیگر را در این باره نقد و بررسی کرده است. ر. ک: تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) ، ص 303 به بعد.

94. مجلسی، بحار الانوار، ج 45، ص 145 و همو، جلاء العیون، ص 407.

95. مجلسی، بحارالأنوار، ج 98، ص 334.

96. ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 85.

فصلنامه تاریخ در پژوهش ، شماره 5